

# مثنوی معنوی

جلال الدین محمد بن محمد مولو

بر اساس نسخه قزوینی



## فهرست

### دفتر اول

- عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور و تدبیر کردن در صحت او ..... ۲
- ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک و روی آوردن پادشاه به درگاه اله و ..... ۳
- از خداوند ولی التوفیق درخواستن توفیق رعایت ادب در همه حالها ..... ۳
- ملاقات پادشاه با آن ولی که در خوابش نمودند ..... ۴
- بردن پادشاه آن طبیب را بر بیمار تا حال او را ببیند ..... ۴
- خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه جهت دریافتن رنج کنیزک ..... ۶
- دریافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه ..... ۷
- فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند به آوردن زرگر ..... ۷
- بیان آنکه کشتن و زهر دادن مرد زرگر به اشارت الهی بود نه به هوای نفس و تأمل فاسد ..... ۸
- حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان ..... ۹
- داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب ..... ۱۱
- آموختن وزیر مکر پادشاه را ..... ۱۲
- تلبیس وزیر با نصاری ..... ۱۲
- قبول کردن نصاری مکر وزیر را ..... ۱۳
- متابعت نصاری وزیر را ..... ۱۳
- قصه دیدن خلیفه لیلی را ..... ۱۴
- بیان حسد وزیر ..... ۱۵
- فهم کردن حاذقان نصاری مکر وزیر را ..... ۱۵
- پیغام شاه پنهان با وزیر ..... ۱۶
- بیان دوازده سبب از نصاری ..... ۱۶
- تخلیص وزیر در احکام انجیل ..... ۱۶
- در بیان آنکه این اختلافات در صورت روش است نبی در حقیقت راه ..... ۱۷
- بیان خسارت وزیر در این مکر ..... ۱۸
- مکر دیگر انگیختن وزیر در اضلال قوم ..... ۱۹
- دفع گفتن وزیر مریدان را ..... ۲۰
- مکر کردن مریدان که خلوت را بشکن ..... ۲۰
- جواب گفتن وزیر که خلوت را نمی شکنم ..... ۲۰

- ۲۱ ..... اعتراض مریدان در خلوت وزیر.....
- ۲۲ ..... نوامید کردن وزیر مریدان را از رَفُضِ خلوت.....
- ۲۲ ..... ولیعهد ساختن وزیر هر یک امیر را جدا جدا.....
- ۲۳ ..... کشتن وزیر خویشتن را در خلوت.....
- ۲۳ ..... طلب کردن اَمَتِ عیسی - علیه السلام - از اَمرا که ولیعهد از شما کدام است؟.....
- ۲۴ ..... مناوَرَعَتِ اَمرا در ولیعهدی.....
- ۲۵ ..... تعظیم نَعَتِ مصطفی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - که مذکور بود در انجیل.....
- ۲۶ ..... حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاکِ دینِ عیسی سعی نمود.....
- ۲۷ ..... آتش کردن پادشاه جهود و بُت نهادن پهلوی آتش.....
- ۲۷ ..... به سخن آمدن طفل در میان آتش و تحریض کردن خلق را در افتادن به آتش.....
- ۲۸ ..... کز ماندن دهان آن مردی که نام محمد را - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - به تَسَخَّر خواند.....
- ۲۸ ..... عتاب کردن آتش را آن پادشاه جهود.....
- ۳۰ ..... طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحتِ خاصانِ خویش.....
- ۳۱ ..... بیان توکل و ترکِ جهد گفتنِ نخچیران به شیر.....
- ۳۱ ..... جواب گفتنِ شیر نخچیران را و فایدهٔ جهد گفتن.....
- ۳۱ ..... ترجیح نهادنِ نخچیرانِ توکل را بر جهد و اکتساب.....
- ۳۱ ..... ترجیح نهادنِ شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم.....
- ۳۲ ..... ترجیح نهادنِ نخچیرانِ توکل را بر اجتهاد.....
- ۳۲ ..... ترجیح نهادنِ شیر جهد را بر توکل.....
- ۳۳ ..... باز ترجیح دادنِ نخچیرانِ توکل را بر جهد.....
- ۳۳ ..... نگرستنِ عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان.....
- ۳۴ ..... باز ترجیح نهادنِ شیر جهد را بر توکل و فواید جهد را بیان کردن.....
- ۳۴ ..... مقرر شدنِ ترجیحِ جهد بر توکل.....
- ۳۵ ..... انکار کردنِ نخچیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر.....
- ۳۵ ..... جواب گفتنِ خرگوش ایشان را.....
- ۳۵ ..... اعتراضِ نخچیران بر سخنِ خرگوش.....
- ۳۵ ..... جواب خرگوشِ نخچیران را.....
- ۳۶ ..... ذکرِ دانشِ خرگوش و بیانِ فضیلت و منافع دانستن.....
- ۳۶ ..... بازطلبیدنِ نخچیران از خرگوش سِرِّ اندیشهٔ او را.....
- ۳۶ ..... منع کردنِ خرگوش از راژ ایشان را.....
- ۳۷ ..... قصهٔ مکرِ خرگوش.....
- ۳۸ ..... زیافتِ تأویلِ رکیکِ مگس.....
- ۳۸ ..... تولیدِ شیر از دیر آمدنِ خرگوش.....
- ۳۹ ..... هم در بیانِ مکرِ خرگوش.....

فهرست / یازده

- ۲۹۸..... تشبیه کردن قرآن مجید را به عصای موسی و وفاتِ مصطفی را - عَلَیْهِ السَّلَام.....
- ۲۹۹..... جمع آمدنِ ساحران از مداین پیشِ فرعون و تشریف‌ها یافتن.....
- ۳۰۰..... اختلاف کردن در چگونگی و شکلی پیل.....
- ۳۰۳..... توفیق میانِ این دو حیث که «الرُّضَا بِالْکُفْرِ کُفْرٌ» و حدیثِ دیگر.....
- ۳۰۳..... مَثَل در بیان آنکه حیرت مانعِ بحث و فکرت است.....
- ۳۰۴..... حکایت.....
- ۳۰۴..... داستانِ مشغول شدنِ عاشقی به عشق‌نامه خواندن.....
- ۳۰۶..... حکایتِ آن شخص که در عهدِ داوود شب و روز دعا می‌کرد.....
- ۳۰۷..... دیدنِ گاو در خانه آن دعاکننده به الحاح، قال النَّبِيُّ.....
- ۳۰۷..... عذرگفتنِ نظم‌کننده و مدد خواستن.....
- ۳۰۸..... بیانِ آنکه علم را دو پَر است و گمان را یک پَر است.....
- ۳۰۸..... مثالی رنجور شدنِ آدمی به وهمِ تعظیمِ خلق و رغبتِ مشتریان به وی.....
- ۳۰۹..... عقولِ خلق متفاوت است در اصل فطرت و نزد معتزله متساوی است.....
- ۳۰۹..... در وهم افکندنِ کودکان اوستاد را.....
- ۳۰۹..... بیمار شدنِ فرعون هم به وهم از تعظیمِ حَلَقان.....
- ۳۱۰..... رنجور شدنِ اوستاد به وهم.....
- ۳۱۰..... در جامه خواب افتادنِ استاد و نالیدن او از وهم رنجوری.....
- ۳۱۱..... دوم بار در وهم افکندنِ کودکانِ استاد را.....
- ۳۱۱..... خلاص یافتنِ کودکان از مکتبِ بدین مکر.....
- ۳۱۱..... رفتنِ مادرانِ کودکان به عیادتِ اوستاد.....
- ۳۱۲..... در بیان آنکه تن روح را چون لباسی است.....
- ۳۱۲..... حکایتِ آن درویش که در کوه خلوت کرده بود و بیانِ حلاوتِ انقطاع.....
- ۳۱۲..... دیدنِ زرگر عاقبت کار را و سخن بر وفقِ عاقبت گفتن با مُسْتَعْبِرِ ترازو.....
- ۳۱۳..... بقیه قصه آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوه کوهی از درخت باز نَکَم.....
- ۳۱۳..... تشبیه بند و دامِ قضا به صورتِ پنهان به اثر پیدا.....
- ۳۱۴..... مضطرب شدنِ فقیر نذر کرده به کندنِ امرود از درخت.....
- ۳۱۴..... متهم کردنِ آن شیخ را با دزدان و بریدنِ دستش را.....
- ۳۱۵..... کراماتِ شیخِ اَقْطَع و زنبیل بافتن او به دو دست.....
- ۳۱۶..... سببِ جرأتِ ساحرانِ فرعون بر قطعِ دست و پا.....
- ۳۱۶..... حکایتِ استر پیش شتر که من بسیار در رو می‌افتم و تو نمی‌افتی الا به نادر.....
- ۳۱۷..... اجتماعِ اجزای خر عَزَبِر - عَلَیْهِ السَّلَام - بعد از پوشیدن به اذنِ اللّهِ.....
- ۳۱۷..... جَزَع ناکردنِ شیخی بر مرگِ فرزندانِ خود.....
- ۳۱۸..... عذرگفتنِ شیخ بهرِ ناگریستن بر فرزندان.....
- ۳۱۹..... قصه خواندنِ شیخِ ضریرِ مُصَحَف را در رو و بینا شدنِ وقتِ قرائت.....

- ۵۳۰..... بیان آنکه مجموع عالم صورت عقلی کُل است.
- ۵۳۰..... قصه فرزندان عَزیز - عَلَیهِ السَّلَام - که از پدر احوال پدر می پرسیدند.
- ۵۳۱..... تفسیر این حدیث که «إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً».
- ۵۳۱..... بیان آنکه عقلی جزوی تا به گور بیش نبیند در باقی مقلد اولیا و انبیاست.
- ۵۳۳..... بیان آنکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»، چون نبی نیستی ز امت باش.
- ۵۳۴..... قصه شکایت آستر با شتر که من بسیار در رو می افتم در راه رفتن تو کم.
- ۵۳۵..... تصدیق کردن آستر جواب های شتر را و اقرار آوردن به فضل او بر خود.
- ۵۳۵..... لابه کردن قبطی سبطی را که یک سبو به نیت خویش از نیل پُر کردن.
- ۵۳۷..... درخواستن قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی.
- ۵۳۹..... حکایت آن زن پلیدکار که شوهر را گفت.
- ۵۴۰..... باقی قصه موسی - عَلَیهِ السَّلَام.
- ۵۴۲..... اطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا.
- ۵۴۳..... بیان آنکه خلق دوزخ گرسنگانند و نالانند به حق.
- ۵۴۴..... رفتن ذوالقرنین به کوه قاف و درخواست کردن.
- ۵۴۵..... موری بر کاغذ می رفت، نیشتن قلم دید، قلم را ستودن گرفت.
- ۵۴۶..... نمودن جبرئیل - عَلَیهِ السَّلَام - خود را به مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

#### دفتر پنجم

- ۵۵۲..... تفسیر «خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ».
- ۵۵۳..... در سبب ورود این حدیث مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.
- ۵۵۴..... در حجره گشادن مصطفی - عَلَیهِ السَّلَام - بر مهمان.
- ۵۵۵..... سبب رجوع کردن آن مهمان به خانه مصطفی - عَلَیهِ السَّلَام - در آن ساعت.
- ۵۵۶..... نواختن مصطفی - عَلَیهِ السَّلَام - آن عرب مهمان را.
- ۵۵۷..... بیان آنکه نماز و روزه و همه چیزهای برونی گواهی ها است بر نور اندرونی.
- ۵۵۷..... پاک کردن آب همه پلیدی ها را و باز پاک کردن خدای تعالی آب را از پلیدی.
- ۵۵۸..... استعانت آب از حق - جَلَّ جلالُهُ - بعد از تیره شدن.
- ۵۵۹..... گواهی فعل و قول بیرونی بر ضمیر و نور اندرونی.
- ۵۵۹..... در بیان آنکه نور خود از اندرون شخص منور بی آنکه فعلی و قولی بیان کند.
- ۵۶۰..... عرضه کردن مصطفی - عَلَیهِ السَّلَام - شهادت را بر مهمان خویش.
- ۵۶۰..... بیان آنکه نور که غذای جان است غذای جسم اولیا می شود.
- ۵۶۱..... انکار اهل تن غذای روح را و لرزیدن ایشان بر غذای خسیس.
- ۵۶۱..... مناجات.
- ۵۶۲..... تمثیل لوح محفوظ و ادراک عقلی هر کسی از آن لوح.
- ۵۶۲..... تمثیل های روش های مختلف و همت های گوناگون به اختلاف تحریر.
- ۵۶۳..... تفسیر «يَا حَسْرَةَ عَلِيٍّ الْعِيبَادِ».

فهرست / بیست و نه

- ۸۲۹..... ذکر آن پادشاه که آن دانشمند را به اکراه در مجلس آورد و بنشانند.
- ۸۳۱..... روان گشتن شاهزادگان بعد از تمام بحث و ماجرا به جانب ولایت چین
- ۸۳۲..... حکایتِ امرء القیس که پادشاهِ عرب بود و به صورت عظیم به جمال بود
- ۸۳۴..... بعدِ مکثِ ایشان متواری در بلادِ چین در شهر تختگاه
- ۸۳۸..... بیانِ مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد
- ۸۳۹..... حکایتِ آن شخص که خواب دید که آنچه می‌طلبی از یَسار به مصر وفا شود
- ۸۴۰..... سبب تأخیرِ اجابتِ دعایِ مؤمن
- ۸۴۰..... رجوع کردن به قصه آن شخص که به او گنج نشان دادند به مصر
- ۸۴۱..... رسیدنِ آن شخص به مصر و شب بیرون آمدن به کوی از بهر شبکوکوی
- ۸۴۲..... بیان این خبر که «الکِذِبُ رِيبَةٌ وَ الصُّدُقُ طُمَأْنِینَةٌ»
- ۸۴۳..... مَثَل
- ۸۴۴..... بازگشتنِ آن شخص شادمان و مراد یافته و خدای را شکرگویان و سجده‌کنان
- ۸۴۵..... مکرر کردنِ برادران پند دادنِ بزرگین را و تاب ناآوردن او آن پند را
- ۸۴۷..... مفتون شدنِ قاضی بر زنِ جوحی و در صندوق ماندن و نایبِ قاضی صندوق را خریدن
- ۸۴۸..... رفتنِ قاضی به خانه زنِ جوحی و حلقه زدن جوحی به خشم بر در و گریختن قاضی
- ۸۵۰..... آمدنِ نایبِ قاضی میانِ بازار و خریداری کردنِ صندوق را از جوحی، الی آخره
- ۸۵۰..... در تفسیر این خبر که مصطفی - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - فرمود
- ۸۵۱..... باز آمدنِ زنِ جوحی به محکمه قاضی سالِ دوم بر امیدِ وظیفه پارسال
- ۸۵۲..... باز آمدن به شرحِ قصه شاهزاده و ملازمتِ او در حضرتِ شاه
- ۸۵۳..... در بیان آنکه دوزخ گوید که قنطره صراط بر سرِ اوست
- ۸۵۴..... متوفی شدن بزرگین از شهزادگان و آمدنِ برادر میانین به جنازه برادر
- ۸۵۷..... وسوسه‌ای که پادشاهزاده را پیدا شد از سببِ استغنائی و کشفی که از شاه دلّی او را حاصل شده بود
- ۸۵۹..... خطابِ حق تعالی به عزرائیل - عَلَیْهِ السَّلَام - که تو را رحم بر که بیشتر آمد
- ۸۵۹..... کراماتِ شیخ شیبان راعی - قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَهُ الْعَزِیزَ
- ۸۶۰..... رجوع کردن به قصه پروردنِ حق تعالی نمرود را بی واسطه مادر و دایه در طفلی
- ۸۶۱..... رجوع کردن بدان قصه که شاهزاده بدان طغیان زخم خورد از خاطرِ شاه
- ۸۶۱..... وصیت کردنِ آن شخص که بعد از من او بَرَدِ مالِ مرا از سه فرزند من
- ۸۶۲..... مَثَل
- ۸۶۵..... کشف‌الابیات

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هذا كتابُ المشنوي، وَهُوَ أَصُولُ أَصُولِ الدِّينِ فِي كَشْفِ اسْرَارِ الوُصُولِ وَاليَقِينِ، وَهُوَ فِقْهُ اللَّهِ الْاَكْبَرُ وَ شَنْعُ اللَّهِ الْاَزْهَرُ وَ بُرْهَانُ اللَّهِ الْاَظْهَرُ، مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ يُشْرِقُ اِشْرَاقاً اَنْوَرًا مِنَ الْاَصْبَاحِ، وَهُوَ جَنَّاتُ الْجَنَانِ ذُوالْعِيونِ وَالْاَغْصَانِ، مِنْهَا عَيْنٌ تُسَمَّى عِنْدَ اَبْنَاءِ هَذَا السَّبِيلِ سَلْسَبِيلاً وَ عِنْدَ اَصْحَابِ الْمَقَامَاتِ وَالْكَرَامَاتِ خَيْرٌ مَقَاماً وَ اَحْسَنُ مَقِيلاً، الْاِبْرَازُ فِيهِ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ وَ الْاِحْرَارُ مِنْهُ يُفْرِحُونَ وَ يَطْرَبُونَ. وَ هُوَ كَنِيْلٌ مِصْرَ شَرَابٍ لِلصَّابِرِينَ وَ حَسْرَةٌ عَلَى آلِ فِرْعَوْنَ وَالْكَافِرِينَ كَمَا قَالَ تَعَالَى يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيراً، وَ اِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ جَلَاءُ الْاَحْزَانِ وَ كَشَافُ الْقُرْآنِ وَ سَعَةُ الْاَرْزَاقِ وَ تَطْيِيبُ الْاَخْلَاقِ، بِاَيْدِي سَفَرَةٍ كَرَامٍ بَرَزَةٍ يَمْنَعُونَ بِأَنْ لَا يَمَسَّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ وَ اللَّهُ يُرْصِدُهُ وَ يُرْقِبُهُ وَ هُوَ خَيْرٌ حَافِظاً وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، وَ لَهُ الْقَابُ اُخْرُ لَقَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ اِقْتَصَرْنَا عَلَى هَذَا الْقَلِيلِ وَالْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ وَ الْجُرْعَةُ تَدُلُّ عَلَى الْغَدِيرِ وَ الْحَفْنَةُ تَدُلُّ عَلَى التَّبَدْرِ الْكَبِيرِ، يَقُولُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ الْمُحْتَاجُ اِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَلْخِي تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ اجْتَهَدْتُ فِي طَوِيلِ الْمَنْظُومِ الْمَشْنُوءِ الْمُشْتَمَلِ عَلَى الْغَرَائِبِ وَ النُّوَادِرِ وَ غَرَرِ الْمَقَالَاتِ وَ دُرْرِ الدَّلَالَاتِ وَ طَرِيقَةِ الرَّهَادِ وَ حَدِيقَةِ الْعِبَادِ قَصِيرَةِ الْمَبَانِي كَثِيرَةِ الْمَعَانِي لِاسْتِدْعَاءِ سَيِّدِي / وَ سَنَدِي وَ مُعْتَمَدِي وَ مَكَانِ الرُّوحِ مِنْ جَسَدِي وَ ذَخِيرَةِ يَوْمِي وَ عَدِي، وَ هُوَ الشَّيْخُ قُدْوَةُ الْعَارِفِينَ اِمَامُ الْهُدَى وَ الْيَقِينِ مُغِيثُ الْوَرَى اَمِينُ الْقُلُوبِ وَ النُّهْيِ وَ دِيْعَةُ اللَّهِ بَيْنَ خَلِيقَتِهِ وَ صَفْوَتُهُ فِي بَرِيَّتِهِ وَ وَصَايَا لَبِّيَّتِهِ وَ حَبَابِهَا عِنْدَ صَفِيَّتِهِ مِفْتَاحُ خَزَائِنِ الْعَرْشِ اَمِينُ كُنُوزِ الْفَرْشِ اِبُو الْفَضَائِلِ حُسَامُ الْحَقِّ وَ الدِّينِ حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ الْمَعْرُوفِ بِأَبْنِ اُخَى تَرَكَ اِبُو يَزِيدِ الْوَقْتِ جُنَيْدُ الزَّمَانِ صَدِيقُ بْنُ صَدِيقِ بْنِ صَدِيقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْهُمْ - الْاُرْمُؤِيُّ الْاَصْلُ الْمُنْتَسِبُ اِلَى الشَّيْخِ الْمُكْرَمِ بِمَا قَالَ: اَمْسَيْتُ كُرْدِيّاً وَ اَصْبَحْتُ عَرَبِيّاً - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ اَرَوَّاحَ اَخْلَافِهِ فَنِعْمَ السَّلْفُ وَ نِعْمَ الْخَلْفُ. لَهُ نَسَبُ اَلْقَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ رِءَاةَا وَ حَسَبُ اَرْحَتِ التُّجُومِ لَدَيْهِ اَصْوَاءُهَا؛ لَمْ يَزَلْ فِئَاءُ هُمْ قِتْلَةَ الْاِقْبَالِ يَتَوَجَّهُ اِلَيْهَا بِنُؤَالِةٍ وَ كَعْبَةُ الْاَمَالِ يَطُوفُ بِهَا وَ فُودُ الْعَفَاةِ، وَ لَا زَالَ كَذَاكَ مَا طَلَعَ نَجْمٌ وَ ذَرَّ شَارِقٌ لِيَكُونَ مُعْتَصِماً لِأُولَى الْبَصَائِرِ الرَّبَانِيِّينَ الرَّوْحَانِيِّينَ السَّمَائِيِّينَ الْعَرْشِيِّينَ النَّوْرِينَ السَّكُوتِ النَّظَارِ الْعُتَيْبِ الْحَضَارِ الْمُلُوكِ تَحْتَ الْاَطْمَارِ اِشْرَافِ الْقَبَائِلِ اِصْحَابِ الْفَضَائِلِ اِنْوَارِ الدَّلَائِلِ، اَمِينُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

وَ هَذَا دَعَاءٌ لَا يَرُدُّ فَاِنَّهُ دُعَاءٌ لِأَصْنَافِ الْبَرِيَّةِ شَامِلٌ

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خُدَّةً وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَتَرَتِهِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

## دفتر اول

<p>از جدایی‌ها حکایت می‌کند در نَفیرم مَرَد و زن نالیده‌اند تا بگویم شرح درد اشتیاق بازجوید روزگار وصلِ خویش جفتِ بدحالان و خوش‌حالان شدم* از درونِ من نَجُست اسرارِ من لیک چشم و گوش را آن نور نیست لیک کس را دید جانِ دستور نیست هر که این آتش ندارد نیست باد! جوشش عشق‌ست کماندر می فتاد پرده‌هایش پرده‌های ما درید همچو نئی دَم‌ساز و مُشتاقی که دید؟ قصه‌های عشقِ مَجنون می‌کند مر زبان را مشتری جز گوش نیست روزها با سوزها همراه شد تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست هر که بی‌روزی‌ست روزش دیر شد پس سخن کوتاه باید وَالسَّلَام چند باشی بند سیم و بند زر؟ چند گنجد قسمتِ یک‌روزه‌ای؟ تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد او ز حرص و عیبِ کلی پاک شد ای طیبِ جمله علت‌های ما ای تو افلاطون و جالینوس ما کوه در رقص آمد و چالاک شد</p>	<p>بشنو این نئی چون شکایت می‌کند کز نَیستان تا مرا بُبریده‌اند سینه خواهم شَرَحه شَرَحه از فراق هر کسی کاو دور ماند از اصلِ خویش من به هر جمعیتی نالان شدم هر کسی از ظنِّ خود شد یارِ من سِرِّ من از نالهٔ من دور نیست تن ز جان و جان ز تن مَسْتور نیست آتش است این بانگِ نای و نیست باد آتش عشق‌ست کماندر نئی فتاد نئی حریرِ هر که از یاری بُرید همچو نئی زهری و تریاقی که دید؟ نئی حدیثِ راهِ پرخون می‌کند مَحرمِ این هوش جز بیهوش نیست در غمِ ما روزها بی‌گناه شد روزها گرفت گو رو، پاک نیست هر که جز ماهی ز آبش سیر شد در نیابد حالِ پخته هیچ خام بند بُگسیل، باش آزاد ای پسر! گر بریزی بحر را در کوزه‌ای کوزهٔ چشمِ حریران پُر نشد هر که را جامه ز عشقی چاک شد شاد باش ای عشقِ خوش‌سودایِ ما ای دوی نَخْوَت و نَماموس ما جسمِ خاک از عشقُ بر افلاک شد</p>
---	--

\* ابیات دو بیت‌شمار دارند. رقم فارسی بیرونی، شمارهٔ ابیات نسخهٔ قونیه و ارقام انگلیسی درونی، بیت‌شمار نسخهٔ متنی نیکلسون است.



عشق جانِ طور آمد عاشقا  
 با لبِ دم‌سازِ خود گر جُفتمی  
 هر که او از هم‌زبانی شد جدا  
 چون که گُل رفت و گُلستان درگذشت  
 30/۳۰ جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای  
 چون نباشد عشق را پروای او  
 من چگونه هوش دارم پیش و پس  
 عشق خواهد کاین سخن بیرون بُود  
 آینه دانسی چرا غم‌آز نیست؟

طور مست و خَرّ موسا صاعقا  
 هم‌چو نسی من گفتنی‌ها گفتمی  
 بی‌زبان شد، گرچه دارد صد نوا  
 نشنوی ز آن پس ز بلبل سرگذشت  
 زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای  
 او چو مرغی مآند بی‌پر، وای او!  
 چون نباشد نور یارم پیش و پس؟  
 آینه غم‌آز نبُود، چون بُود؟  
 زآنکه زنگار از رُخس ممتاز نیست

### عاشق شدنِ پادشاه بر کنیزکِ رنجور و تدبیر کردن در صحّتِ او

بشنوید ای دوستان این داستان  
 بود شاهی در زمانی پیش از این  
 اتفاقاً شاه روزی شد سوار  
 یک کنیزک دید شه بر شاه‌راه  
 مرغِ جانش در قَفَص چون می‌طپید  
 40/۴۰ چون خرید او را و برخوردار شد  
 آن یکی خَر داشت و پالانش نبود  
 کوزه بودش، آب می‌آمد به دست  
 شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست  
 جانِ من سهل است، جانِ جانم اوست  
 45/۴۵ هر که درمان کرد مَر جان مرا  
 جمله گفتندش که: جان‌بازی کنیم  
 هر یکی از ما مَسیحِ عالمی‌ست  
 «گر خدا خواهد» نگفتند از بَطَر  
 ترکِ استثنا مُرادم قَسوتی‌ست  
 50/۵۰ ای بسا ناآورده استثنا به گفت  
 هرچه کردند از علاج و از دوا  
 آن کنیزک از مرض چون موی شد  
 از قضا سِرکنگین صفرافزود  
 از هلیله قبض شد، اطلاق رفت

خود حقیقتِ نقدِ حالِ ماست آن  
 مُلکِ دنیا بودش و هم مُلکِ دین  
 با خواصّ خویش از بهر شکار  
 شد غلام آن کنیزکِ پادشاه  
 داد مال و آن کنیزک را خرید  
 آن کنیزک از قضا بیمار شد  
 یافت پالان، گرگ خَر را در ربود!  
 آب را چون یافت، خود کوزه شکست!  
 گفت: جانِ هر دو در دستِ شماست  
 دردمند و خسته‌ام، درمانم اوست  
 بُرد گنج و دُر و مرجان مرا  
 فهمِ گرد آریسم و انبازی کنیم  
 هر آلم را در کفِ ما مَرهمی‌ست  
 پس خدا بسنمودشان عَجزِ بشر  
 نه همین گفتن که عارضِ حالتی‌ست  
 جانِ او با جانِ استثناست جُفت  
 گشت رنجِ افزون و حاجتِ ناروا  
 چشم شه از اشکِ خون، چون جوی شد  
 روغنِ بادامِ خشکی می‌نمود  
 آبِ آتش را مدد شد همچو نفت

ظاهر شدن عجزِ حکیمان از معالجهٔ کنیزک و روی آوردن پادشاه به درگاهِ اله و در خواب دیدن او ولی‌ای را

<p>۵۵/۵۵ پسا برهنه جانبِ مسجد دوید سجده‌گاه از اشکِ شه پُر آب شد خوش زبان بگشاد در مدح و دعا: من چه گویم چون تو می‌دانی نهان؟ بارِ دیگر ما غلط کردیم راه زود هم پیدا کُنش بر ظاهرت ۶۰/۶۰ اندر آمد بحرِ بخشایش به جوش دید در خوابِ او که پیری رو نمود گر غریبی آیدت فردا، ز ماست صادقش دان کاو امین و صادق است</p> <p>۶۵/۶۵ در مزاجش قدرتِ حق را بسین آفتاب از شرقِ اُخترسوز شد تا ببیند آنچه بنمودند سیر آفتابی در میان سبایه‌ای نیست بود و هست بر شکلِ خیال</p> <p>۷۰/۷۰ تو جهانی بر خیالی بین روان وز خیالی فخرشان و ننگشان عکس مَه‌رویان بستانِ خداست در رخِ مهمان همی آمد پدید پیش آن مهمانِ غیبِ خویش رفت</p> <p>۷۵/۷۵ هر دو جان بی‌دوختن بردوخته لیک کار از کار خیزد در جهان از برای خدمت بندم گمَر</p>	<p>شَه چو عجزِ آن حکیمان را بدید رفت در مسجد سوی محراب شد چون به خویش آمد ز غرقابِ فنا کای کمینه بخششت مُلکِ جهان ای همیشه حاجتِ ما را پناه لیک گفتمی گرچه می‌دانم سِرَت چون برآورد از میانِ جانِ خروش در میانِ گریه خوابش در ربود گفت: ای شه! مژده! حاجاتِ رواست چون که آید او حکیمی حاذِق است در علاجش سحرِ مطلق را بسین چون رسید آن وعده‌گاه و روز شد بود اندر مَنظره شه مُنتظر دید شخصی، فاضلی، پُرمایه‌ای می‌رسید از دور مانند هلال نیست و ش باشد خیالِ اندر روان بر خیالی صلحشان و جنگشان آن خیالاتی که دامِ اولیاست آن خیالی که شه اندر خواب دید شه به جای حاجبانِ فا پیش رفت هر دو بحری آشنا آموخته گفت: معشوقم تو بودستی نه آن ای مرا تو مصطفی، من چون عُمَر</p>
---	---

از خداوند ولیُّ التوفیق درخواستن توفیقِ رعایتِ ادب در همه‌حال‌ها و بیان کردنِ  
و خامتِ ضررهای بی‌ادبی

<p>بی‌ادب محروم گشت از لطفِ رب بلکه آتش در همه آفاق زد بی‌شیری و بیعی و بی‌گفت‌وشنید ۸۰/۸۰ بی‌ادب، گفتند: کو سیر و عدس؟</p>	<p>از خدا جویم توفیقِ ادب بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد مآئده از آسمان در می‌رسید در میانِ قومِ موسا چند کس</p>
---	---